

نظریه واقع‌گرایی و امنیت بین‌الملل

ابومحمد عسگرخانی^۱
رضا رحمتی^۲

چکیده: معمای امنیت که با گسترش سلاح‌های مدرن اوج گرفته است و این معنی را به ذهن متبادر می‌کند که با افزایش امنیت یک کشور سایر کشورها روند ناامنی را سیر خواهند کرد و بیش از آنکه احساس امنیت ملی افزایش یافته باشد کاهش یافته است، یکی از دغدغه‌های اصلی کشورها در صحنه بین‌المللی بوده و هست. برقراری امنیت توسط دولت‌ها به عنوان کارگزاران اصلی حاکم بر روابط بین‌الملل صورت می‌گیرد، کارگزاری که امنیت را به نمایندگی از مردم در ساختار نظام بین‌الملل پی‌گیری می‌کنند. تلاش دولت‌ها برای ایجاد امنیت به عنوان نخستین پشتوانه توسعه اقتصادی و سیاسی یک کشور بنا به این دلیل از اهمیت زیادی برخوردار است که دولت‌ها اولویت نخست سیاست خارجی خود را برقراری امنیت و ایجاد فضایی امن - چه به لحاظ روانی و چه به لحاظ فیزیکی - قلمداد می‌کنند. از منظر واقع‌گرایی غالب دولت‌ها نه تنها از مسیرهای لیبرال و نولیبرال برقراری امنیت، که ساخت نهادهایی برای اجرای قوانین جهانی، همگرایی بین دولت‌ها، اصلاحات دموکراتیک در ساختار حکومتی، همچنین امنیت دسته‌جمعی را تجویز می‌کنند، تبعیت نمی‌کنند، بلکه مسیرهای واقع‌گرایانه ایجاد امنیت را به‌عنوان دستورکار خود قرار داده و تلاش برای استقرار رژیم‌های امنیت بین‌المللی می‌کنند.

واژگان کلیدی: امنیت بین‌الملل، واقع‌گرایی، موازنه قدرت، بازدارندگی، تسلیحات.

-
۱. دکتر ابومحمد عسگرخانی، استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران و رئیس مرکز مطالعات عالی بین‌المللی asgarkhani@yahoo.com
 ۲. آقای رضا رحمتی، دانشجوی کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

با عنایت به این مسئله که پژوهش حاضر بر پایه‌های مکتب واقع‌گرایی متکی است، لذا با محور قرار دادن مفاهیم اصلی واقع‌گرایی، بحث را پی‌گیری می‌کنیم. برای این که مقوله استقرار امنیت را براساس این مکتب توضیح دهیم ابتدا شش مفروض اصلی مکتب رئالیسم را متذکر می‌شویم: محیط آنارشیک نظام بین‌الملل: هیچ قدرت فائده‌ای در نظام بین‌الملل برای منع کردن از کاربرد زور یکی علیه دیگری وجود ندارد، دولت‌سالاری: دولت‌ها بازیگران اصلی سیاست بین‌المللی هستند، قدرت: ویژگی تعریف‌شده محیط بین‌الملل که دولت‌ها از آن بهره‌مندند، عقلانیت: دولت‌ها محاسبه هزینه- فایده انجام کارهای خود را قبل از انجام عمل می‌کنند، بقا: که پیش‌شرط دسترسی به همه اهداف ملی است و خودیاری: برای بقا نمی‌توان به تضمین دیگری متکی بود (Collins, 2010, 16-17). البته توجه واقع‌گرایی به درس‌های تاریخ نیز راهنمای این رهیافت برای توضیح امنیت است.

در محیط آنارشیک (بی‌سرانه) بین‌الملل همه کشورها برای دفاع از خود توانایی‌های نظامی خود را حفظ می‌کنند و وقتی دولت‌ها از میزان واقعی تهدید یا توانایی‌های دشمنان بالقوه مطمئن نیستند با تصویر بدترین وضعیت اصل را بر بدترین حالت می‌گذارند. از این‌رو، براساس اعتقاد به این شرایط، مطمئن‌ترین و امن‌ترین راه برآورد بیش از تهدید و برنامه‌ریزی برای آن است تا دست کم گرفتن آن، دستپاچه شدن و درهم شکستن در صورت واقعیت یافتن. این وضعیت باعث طرح و توسعه بنیادی‌ترین عنصر و جوهر تفکر امنیتی واقع‌گرا، یعنی معمای امنیت می‌شود. از دیدگاه واقع‌گرایان تهدیدات واقعی هستند نه ذهنی و یک امر معنایی و به عنوان برساخته‌های اجتماعی (شیهان، ۱۳۸۸، ۲۱).

البته واقع‌گرایان، تحلیلی که از آنارشی بین‌المللی دارند، به‌عنوان یک سیستمی است که آن را سامانی از «بی‌نظمی» هدایت می‌کند و از این حیث فاقد قدرت فائده برای برقراری امنیت و ایجاد نظم در حوزه بین‌المللی است و همین، آن را متفاوت با محیط داخلی یک کشور که واجد قدرت حاکمه بی‌بدیل که توان استفاده از «زور مشروع» را دارد، می‌کند. البته این نکته را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که واقع‌گرایی توان کاربست آن امنیتی را در نظر نمی‌گیرد که برای همه و در همه حوزه‌ها ایجاد شود

بلکه امنیت را متأثر از «متافیزیکال غربی» خود مقوله‌ای اثبات‌گرایانه- نسبی قلمداد می‌کند.

بنابراین از نظر واقع‌گرایی امنیت «به معنای یک جهان نسبتاً کمتر خطرناک و خشن است تا جهانی امن، عادلانه و صلح‌آمیز». امنیت مطلق غیرقابل دسترس است، چون کارکرد آنارشی (بی‌سری) بین‌المللی اجازه و امکان آن را نمی‌دهد (شیهان، ۱۳۸۸، ۲۸). در این نگرش واقع‌گرایانه از امنیت مسلماً دولت‌ها به عنوان بازیگرانی عقلانی تلقی شده و آن‌ها را واجد مهارت در این محیط بین‌المللی می‌داند و در محاسبه هزینه‌ها و فایده‌های سیاست‌های مختلفی که به منظور کسب قدرت در این محیط بین‌الملل خطرناک اتخاذ می‌شوند، واجد مهارت می‌داند. این بازیگران (دولت‌ها) هدف اصلی خود در این سیستم را محافظت از شهروندان در حوزه خارجی و داخلی می‌دانند. بی‌شک ایجاد محیطی امن در این گستره بدون عقلانیت دولت‌ها برای استقرار نظم دگرپذیر محال بوده و تنها دولت‌ها قادر به کاربرد چنین عینیتی هستند.

دولت‌محوری بودن ساختار نظام بین‌الملل از دیدگاه واقع‌گرایی پیامدهایی برای نظام بین‌الملل دارد. واقع‌گرایان دولت را «Reify» تعبیر می‌کنند که به معنای دمیدن روح انسان به حیوان و انسان به دولت و از دولت به نظام بین‌الملل می‌باشد. بنابراین اگر انسان‌ها خودپسند و به دنبال منافع شخصی خود هستند دولت‌ها نیز از این ویژگی‌ها برخوردار خواهند بود. در نتیجه اگر انسان‌ها همانند حیوان‌ها همواره در ترس و اضطراب باشند، دولت‌ها نیز در نبود امنیت و بی‌اعتمادی در هراس خواهند بود. اگر انسان‌ها در انجام دادن یا ندادن کاری حساب سود و زیان را بنمایند، دولت‌ها نیز در هر اقدامی سود و زیان آن را ارزیابی خواهند کرد و در چنین وضعیتی است که اگر مزایای جنگ بیشتر از زیان آن باشد، دولت‌ها وارد جنگ خواهند شد (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۲).

اما به دلیل بهره‌وری از این عقلانیت است که دولت‌ها صرفاً به استفاده از نیروی زور برای استقرار امنیت بسنده نکرده و راه‌های متفاوتی را برای ایجاد امنیت در این محیط ناامن که در صورت ایجاد امنیت در محیط بین‌الملل (حتی به‌طور نسبی بنا به نظر واقع‌گراها) مقوله امنیت در عرصه داخلی نیز برای آن‌ها برقرار خواهد شد و دیگر دغدغه دور کردن محیط داخلی از وحشت را نخواهند داشت، اتخاذ می‌کنند.

از دید واقع‌گرایی غالب دولت‌ها مسیرهای لیبرال و نولیبرال رسیدن به امنیت

را مطمح نظر خود قرار نمی‌دهند چرا که نه راه دستیابی به آن ملموس و امنیت‌ساز است و نه دولت‌ها توان کاربست آن را در شرایط ناامن دارند و نیز آن‌ها مسیرهای بینادهنی که مکاتب سازه‌انگاری از آن بحث می‌کنند را بر نمی‌گزینند، حال با این مفروض سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که راه‌هایی که واقع‌گرایی به عنوان نظریه غالب در روابط بین‌الملل برای برقراری امنیت به عنوان مقوله حساس در عرصه مناسبات داخلی - بین‌المللی برمی‌گزیند کدامند؟

ادعای اصلی ما در این نوشته این است که در نظام دولت‌محوری تعریف شده از جانب واقع‌گرایی، خلع سلاح کامل یک رهیافت آرمان‌گرایی، واهی و مردود است و برقراری رژیم امنیت تنها از طریق تحصیل این تسلیحات، استفاده از قدرت بازدارندگی آن‌ها و سپس کنترل این قبیل تسلیحات میسر است. به عبارتی ما در این نوشته ذکر می‌کنیم که واقع‌گرایی خلع سلاح کامل را رد می‌کند ولی بازدارندگی، کنترل تسلیحات را پس از کسب این قبیل سلاح‌ها می‌پذیرد.

به عبارت دیگر ما در پاسخ به این سؤال خواهیم گفت که در نظریه واقع‌گرایی دولت‌ها بر مبنای تصمیمات عقلانی که متأثر از صرفاً کنشگر بودن آن‌ها در عرصه بین‌المللی است مسیرهای عینی را برای برقراری امنیت برمی‌گزینند که از آن دسته هستند اتحادها، موازنه قدرت، کنترل تسلیحات، و بازدارندگی.

مسیرهای واقع‌گرایانه (رنالیستی) رسیدن به امنیت

الف) اتحادها

قبل از پرداختن به مبحث اتحادها ذکر این نکته را برای فهم بهتر ضروری می‌دانیم که سطح تحلیل ما در این قسمت از پژوهش، سطح تحلیل دولت و سطح تحلیل نظام بین‌الملل می‌باشد که آن عبارت است از متغیرهایی در سطوح دولتی و بین‌المللی که چرایی رفتار بازیگران دولتی در روابط بین‌الملل را توضیح می‌دهد. در این چارچوب اتحادها زمانی می‌توانند به عنوان یک مفهوم واقع‌گرایانه بررسی شوند که نه در قالب یک ائتلاف سازماندهی شده رسمی بلکه به عنوان گستره‌ای از مانور قدرت دولت‌هایی که به آن صورت داده‌اند قلمداد شوند و بتوانند ایجاد امنیت را از طریق معادلات قدرت سخت برقرار کرده و فرآیند حد و حصر قدرت را در درون خود به برآیند

ایجاد موازنه در سامان بین‌الملل تبدیل کنند.

دیگر اینکه باید دانست منظور واقع‌گرایان از اتحاد همکاری نیست چرا که واقع‌گرایان معتقدند که همکاری به هماهنگی نیاز دارد و هماهنگی مستلزم اعمال زور است.^۱

آنان معتقدند در سیاست بین‌الملل هماهنگی یا هم‌نوایی موضوعیت ندارد چرا که هماهنگی پدیده‌ای خود جوش است که در آن زور دخالت ندارد و چنین موضوعی در نظام بین‌الملل شدنی نیست (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۲).

آنان شکنندگی همکاری در نظام بین‌الملل را به علت نبود یک نظام اطلاعاتی، هماهنگی و اعتمادسازی می‌دانند (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۴). از نظر واقع‌گرایان همکاری در هر زمینه‌ای که صورت پذیرد، آسیب‌پذیر است. همکاری‌های امنیتی برای تامین امنیت شخصی و علیه دشمن صورت می‌گیرد، لذا هدف از ائتلاف‌های نظامی و همکاری‌های تسلیحاتی اعم از خرید و فروش تسلیحات و انتقال اطلاعات علاوه بر سود اقتصادی، نوعی نمایش موازنه قدرت و مسابقه تسلیحاتی هم می‌باشد. واقع‌گراها معتقدند چنانچه شرایط ایجاب کند، همکاری نظامی که بالاترین سطح همکاری است نیز ناپایدار خواهد شد. در این خصوص شکست همکاری نظامی بین روس‌ها با صرب‌ها و اعراب شایان توجه است و مشاهده شد که روس‌ها به پیمان‌های خود وفادار نماندند (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۵).

همکاری در زمینه‌های امنیتی از موضوعات مرتبط با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است. از آنجا که مکتب واقع‌گرایی، قدرت را متغیر مستقل و همکاری را متغیر وابسته می‌داند، بر این باور است که ثبات و امنیت نظام بین‌الملل تنها به قدرت یک کشور (سرکرده یا رهبر) و یا به قدرت گروهی از دولت‌های بزرگ (شورای امنیت) بستگی دارد. در این خصوص اگر قدرت انجام گیرد، و اگر قدرت شکسته شود، نظام بی‌ثبات می‌گردد. در نتیجه، تمرکز قدرت منجر به ثبات یک نظام و شکست قدرت موجب بی‌ثباتی سیستمی می‌گردد (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۴۶).^۲

اتحادها (ائتلاف‌هایی که زمانی شکل می‌گیرند که دو یا چند دولت ظرفیت‌های

1. Cooperation Needs Coordination and Coordination Requires the Use of Force.
2. Concentration of Power Leads to Systemic Stability and Fragmentation of Power Results in Systemic Instability.

نظامی خود را ترکیب می‌کنند و می‌پذیرند که سیاست‌های خود را هماهنگ کنند تا امنیت دوجانبه خود را افزایش دهند) معمولاً وقتی که دو یا چند دولت یک تهدید امنیتی مشترک را صورت‌بندی کنند به وجود می‌آیند. آن‌ها (اتحادها) توافق رسمی بین دولت‌ها برای هماهنگی رفتارشان با اعتنا به نخستین قاعده واقع‌گرایی برای مملکت‌داری؛ یعنی به منظور افزایش ظرفیت‌های نظامی، هستند. با حصول اتحادها دولت‌ها سلاح‌های دوجانبه خود را افزایش می‌دهند و وقتی با یک تهدید مشترک مواجه شدند آن‌ها را تجهیز می‌کنند که این خود معانی مثل کاهش احتمال ضربه وارد کردن دیگر دولت‌ها (بازدارندگی؛ که خود عبارت است از طرح یک استراتژی پیشگیری به منظور منصرف کردن یک مهاجم از انجام آن‌چه که او در غیر این صورت مایل به انجام آن بود)، کسب مقاومت بیشتر در حمله (دفاع) را می‌رساند گرچه این اتحاد آن‌ها را از متحدشدن با دشمن هم باز می‌دارد (ر.ک: Snyder, 1991)

به لحاظ تاریخی در جنگ‌ها جانشینی اتریش ۱۷۴۸-۱۷۴۰ که اتحادها به طور بارزی دیده می‌شوند؛ زمانی که دولت فرانسه بنا به سنت دیرینه رقابت با هابسبورگ‌های اتریش از شارل آلبر حمایت می‌کرد، شارل آلبر که در این زمان بر پراگ سلطه یافته بود و از فوریه ۱۷۴۲ امپراتور خود خوانده شد و تاج بر سر گذاشت. در عین حال ماری ترز تلاش زیادی به کار بست و با دادن آزادی‌هایی به مجارها توانست پراگ را پس بگیرد. در این میان انگلستان به پشتیبانی از ماری ترز برخاست و پادشاهی ساردنی را با خود همراه کرد. به این ترتیب یک جبهه ضد فرانسوی شکل گرفت. فرانسه هم علیه این جبهه وارد جنگ شد. فردریک دوم پادشاه پروس که درصدد توسعه قلمرو خود به ضرر اتریش بود خود به خود در کنار فرانسه قرار گرفت و از ترس پیروزی اتریش، پراگ را تصرف کرد. ارتش فرانسه هم آماده فتح هلند شد و در این کار پیروز گشت. به این ترتیب فرانسه و پروس در یک سو و اتریش و انگلیس در سوی دیگر قرار گرفتند. البته جنگ‌های جانشینی اتریش جنگ‌های موازنه نیز بود چرا که هم طرف‌های اروپایی یعنی پروس و اتریش به نوعی به موازنه رسیدند و هم طرف‌های استعماری یعنی فرانسه و انگلیس. که این موازنه به دلیل خستگی مردم منجر به امضای قرار داد صلح اکس لاشاپل در ۱۷۴۸ شد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳، ۴۱) و (91-70, 59-41, 29-21, 1973).

ویژگی‌های اتحادها این‌گونه بیان شده است:

- اتحادها دولت‌های مهاجم را به ترکیب ظرفیت‌های نظامی‌شان برای حمله قادر می‌سازند.

- اتحادها دشمنان را تهدید می‌کنند و آن‌ها را به شکل‌گیری ضد اتحادها تحریک می‌کنند، که امنیت را برای هر دو ائتلاف افزایش می‌دهد.
- شکل‌گیری اتحاد ممکن است دسته‌های بی‌طرف را در ائتلاف مخالف قرار دهد.

- هر بار دولت‌ها نیروهایشان را متحد می‌کنند، آن‌ها بایستی رفتار متحدان خود را برای ضعیف کردن هر عضوی که متمایل به تحلیل بردن امنیت دیگر اعضا هست بسیج کنند.

- همیشه این احتمال که متحدان امروز دشمنان فردا باشند وجود دارد (W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 534).

علی‌رغم این مزایا، واقع‌گرایان اغلب زیان‌ها و تدابیری هم در مقابل شکل‌گیری اتحادها می‌بینند. چنانچه لرد پالمستون در ۱۸۴۸ هنگامی که توصیه کرد «دولت‌ها نمی‌بایست هیچ اتحاد جاودانه‌ای و هیچ دشمن همیشگی داشته باشند» این نکته را از نظر دور نکرده بود. تنها وظیفه آن‌ها پیروی از منافع خود و هر جا که ممکن بود تکیه به خود-یاری است. بزرگ‌ترین خطری که دولت‌ها را برای شکل‌گیری اتحادها تهدید می‌کند مقید کردن یک دولت به تعهداتی است که ممکن است بعدها برای آن‌ها زیان‌آور باشد».

این چرایی «کاربست عقل و تجربه یک دولت‌مرد است که معمولاً در عین محتاطانه برخورد کردن او را از تعهداتی شبیه به ایجاد محدودیت‌هایی بر رفتار حکومت در زمان‌های نامشخص در آینده و مواجهه با وضعیت‌های غیرقابل پیش‌بینی باز می‌دارد» (W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 534).

دیدگاه واقع‌گرایانه اتحاد را نه برای نفس خود اتحاد و نه برای هم‌گرایی و هماهنگی منافع ملی کشورهای متحد شونده بلکه صرفاً برای مواجهه با متحدان مقابل در شرایط ضروری و ائتلاف علیه آن‌ها قلمداد می‌کند.

(ب) موازنه قدرت

آنارشی بین‌المللی هر دولت را مسئول حفظ امنیت ملی خود می‌سازد. فیلسوف واقع‌گرای انگلیسی قرن هفدهم توماس هابز اظهار داشت که این شرط بین دولت‌ها جنگ همیشگی «همه علیه هم» را راه می‌اندازد. واقع‌گرایان، نو واقع‌گرایان و واقع‌گرایان نوسنتی استدلال می‌کنند که اصلاح این سیستم غیرممکن است زیرا تا وقتی حرکت همیشگی برای غلبه بر رقیبان وجود دارد آنارشی بین‌المللی همیشگی است. بقا و نظم جهانی براساس کارکرد مناسب این سیستم صف بندی‌های نظامی که به همان «موازنه قدرت» برمی‌گردد، تغییر می‌یابد. موازنه قوا نقش و جایگاه کانونی در مفهوم بندی واقع‌گرایانه از امنیت بین‌الملل دارد. هسته مرکزی (مرکز ثقل) آن این ایده است که صلح زمانی ایجاد می‌شود که قدرت نظامی به گونه‌ای باشد که هیچ‌یک از دولت‌ها توان کافی برای تسلط بر دیگران را نداشته باشند. اگر یکی از دولت‌ها یا ترکیبی از دولت‌ها قدرت کافی برای تهدید دیگران را کسب کرد، برای آن‌هایی که تهدید شده‌اند این انگیزه را ایجاد می‌کند تا تفاوت‌های سطحی که باهم دارند را کنار گذاشته و در یک اتحاد دفاعی با هم متحد شوند. قدرت از این قبیل تمایلات به همکاری به دست می‌آید. براساس این مفهوم تمایل حمله‌کننده به توسعه طلبی از میان می‌رود.

به گفته مورگنتا «اشتیاق چند کشور برای کسب قدرت که هر یک تلاش می‌کند یا وضع موجود را حفظ یا بر هم زند ضرورتاً به یک شکل بندی قدرت که موازنه قوا خوانده می‌شود و سیاست‌هایی جهت حفظ و نگهداری آن می‌انجامد [منتهی می‌شود]». به نظر مورگنتا سیستم موازنه قوا نه تنها اجتناب‌ناپذیر بوده بلکه اصولاً عاملی ثبات‌بخش در روابط بین‌الملل است (شیهان، ۱۳۸۸، ۳۴).

پروسه موازنه: چنان‌که در نظریه موازنه قدرت بیان می‌شود ترس بخشی از خواسته مورد نظر برای اتحاد است، دولت‌ها به این دلیل که تهدید می‌شوند نیاز به قدرت دارند تا قدرت طرف مقابل را از طریق افزایش قدرت جبران (خنثی) کنند. یک متحد مایل است قدرت متحد خود را به این دلیل که قدرت دولت خودش افزایش می‌یابد افزایش دهد و از طریق آن قدرت دشمن خود را کاهش دهد. برای بازداشتن مهاجم متحدان منتظرند تا به آسانی یکی شوند. اگر آن‌ها در یک اتحاد پذیرفته نشوند به دلیل آسیب‌پذیری آن‌ها دولت توسعه طلب اشتیاق بیشتری به حمله پیدا می‌کند (W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 536).

نتیجه این محاسبات فردی تمایل به شکل‌گیری شرایط برابر را ایجاد می‌کند.

البته لازم به ذکر است که موازنه نیاز به موازنه‌گر دارد، انگلیس از قرن ۱۷ نقش موازنه‌کننده را بازی می‌کرده است. البته علاوه بر وجود یک موازنه‌گر دولت‌ها نیازمند اطلاعات در مورد اصول ضروری نیز هستند (W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 536, 337) مطابق این اصول است که رقابت برای رسیدن به امنیت رقابتی شایسته است زیرا ظرفیت رقبای اصلی را برابر می‌کند (و امکان بر هم زدن نظم به وجود آمده را به حداقل ممکن می‌رساند).

شرایط ضروری دیگر برای هر دولت در سیستم موازنه قدرت عبارت است از:

- آن‌ها می‌بایست اطلاعات درستی درباره ظرفیت وانگیزه‌های دیگران داشته باشند و به‌طور عقلانی برای این اطلاعات عکس‌العمل داشته باشند.
- آن‌ها می‌بایست تعداد کافی از دولت‌هایی باشند که یک اتحاد را شکل می‌دهند که معمولاً موازنه قدرت نیاز به پنج قدرت دارد.
- آن‌ها می‌بایست مناطق جغرافیایی محدود شده باشند.
- هیران ملی می‌بایست آزادی عمل داشته باشند.
- ظرفیت‌های دولت‌ها می‌بایست به‌طور نسبی برابر باشد.
- دولت‌ها می‌بایست فرهنگ سیاسی مشترک در آنچه قوانین رژیم امنیتی تشخیص داده یا احترام گذاشته است داشته باشند.
- دولت‌ها در سیستم می‌بایست انواع مشابهی از حکومت را داشته باشند.
- هیچ ایدئولوژی فراملی یا دلیل مذهبی در ایجاد اتحاد دخالت نکند.
- دولت‌ها می‌بایست تکنولوژی تسلیحاتی داشته باشند که پیش‌دستی را از بین ببرد بسیج سریع برای جنگ با ابزارهای ضربه نخست که دشمن را قبل از آن‌که بتواند فعالیت نظامی را انجام دهد شکست داده و جنگ را نابود کند (W. Kegley, Jr, R. Wittkope, 2004, 537, 538).

همه نویسندگانی که در زمینه موازنه قوا می‌نویسند، جنگ را به عنوان ابزار اساسی دستیابی به این توازن و دفاع از آن قلمداد می‌کنند. جلوگیری از جنگ عموماً به‌عنوان هدف موازنه قوا تلقی نمی‌شود. بلکه هدف جلوگیری از تسلط یک کشور یا اتحاد نظامی بر نظام بین‌الملل بوده است، که از جنگ به عنوان سازوکاری برای تحقق این هدف در هر زمان و مکان لازم، بهره می‌گیرد (شیهان، ۱۳۸۸، ۳۵). به لحاظ تاریخی نیز جدای از این که در تاریخ جنگ‌های پلپونزی که توسط توسیدید نگاشته

شده بین آتن و اسپارت الگوهای موازنه ایجاد شده است با این حال در جنگ‌های هفت ساله ۱۷۶۳-۱۷۵۶ بود که علی‌رغم نابرابری انگلیس و فرانسه نظریه موازنه قوا شکل گرفت و امریخ فن‌واتل با استمداد از نظریات توسیدید چنانچه بیان شد در تاریخ جنگ‌های پلوپونزی که بین آتن و اسپارت بوجود آمده بود این نظریه را احیا کرد زیرا هیچ‌یک از قدرت‌های اروپایی نتوانست دیگری را از صحنه خارج کند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳، ۴۲).

ج) بازدارندگی

بازدارندگی را فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد این چنین تعریف می‌کند: «سیاست مبتنی بر تلاش برای کنترل رفتار بازیگران دیگر با استفاده از تهدید». طبق تعریف، بازدارندگی عبارت است از اقدام یا مجموعه‌ای از اقدامات که برای پیش‌گیری از اقدام خصمانه دشمن صورت می‌گیرد. طرف بازدارنده سعی دارد طرف بازداشته را متقاعد کند که زیان‌های دست زدن به اقداماتی که بازدارنده مایل به جلوگیری از آن است، بسیار بالاتر از هرگونه سودی است که بازداشته احتمالاً از آن اقدام به‌دست خواهد آورد. بازدارندگی یک اصل کلی رفتار انسانی است، اما با استقرار سلاح‌های هسته‌ای به‌وسیله دولت‌ها پس از جنگ دوم جهانی، به اندیشه نظری محوری، به ویژه در رشته آمریکایی مطالعات استراتژیک، تبدیل شد. سلاح‌های هسته‌ای استفاده از تهدید به مجازات‌های گسترده را از تهدیدات ناشی از سلاح‌های متعارف بسیار آسان‌تر کرد. سلاح‌های هسته‌ای باعث اتخاذ بازدارندگی به‌عنوان سیاستی برای امنیت نظامی نیز شد چون این مسأله تا حد زیادی پذیرفته شده بود که چنانچه یک حمله آغاز شود هیچ راه مؤثری برای جلوگیری از عملیات سلاح‌های هسته‌ای وجود ندارد.

در رساله مشهور «گسترش تسلیحات هسته‌ای؛ بیشتر شاید بهتر باشد» والتز در ۱۹۸۱ این استدلال را که تسلیحات هسته‌ای نوعی آسیب‌ناپذیری برای ناامنی دولت‌ها ایجاد می‌کند تدارک می‌بیند، که به موجب آن آزادی عمل هسته‌ای را به عنوان یک مسیری برای تضمین حفظ وضع موجود بین‌المللی توجیه می‌کند (Kraig, 1999, 142).

تاریخ روابط بین‌الملل بعد از جنگ دوم به اندازه زیادی تحت تسلط اختراع سلاح‌های اتمی و ترویج و توسعه آن بوده، چنانچه نمی‌توان مقوله بازدارندگی را به

عنوان نظریه‌ای کاربردی در این زمینه یاد نکرد و دکترین بازدارندگی به عنوان نظریه‌ای دارای قدرت اجبارکنندگی تلقی شد. این نظریه سعی در طراحی الگویی برای توازن هسته‌ای داشت که دو قدرت فائقه را از تهدیدات عینی به این دلیل که تصور عدم وجود پیروز در جنگ اتمی وجود داشت بازمی‌داشت و این خود اندیشه حاکم بر روابط بین‌الملل سنتی که هر جنگ یک پیروزی دارد را نفی می‌کرد. مطابق تعریف سنتی نظریه بازدارندگی تلاش یکی برای اعمال نفوذ بر دیگری به این منظور که او را از انجام عملی که خسارت یا هزینه‌ای برای بازیگر نخست دارد، است. بنیان این نظریه بر تهدیدی استوار است که مقصود آن بازداشتن یک بازیگر از بازی است که مبتنی بر ترس باشد. بنیان نظریه واقع‌گرایی یعنی عقلانیت مبتنی بر هزینه-فایده در این نظریه به‌طور برجسته‌ای نمایان شده است و آن در شرایطی است که منافع مورد نظر از هزینه آن کمتر باشد، به واقع در این شرایط جنگ به دلیل عدم تطابق به عقلانیت مورد توجه دولت‌ها از بین می‌رود. به بیان دیگر احتمال و خطر آغاز جنگ توسط یک بازیگر تا زمانی که طرف مقابل توان وارد کردن ضربه را پس از دریافت ضربه نخست دارد صورت نمی‌گیرد. چنانچه مشخص است ضربه اول محدودیتی برای زدن ضربه دوم فراهم نمی‌کند. البته جنگ هسته‌ای با اطلاعات ناقص به‌طور برجسته‌ای ممکن و حتی عقلانی است. به‌طور مصداقی واگنر^۱ براین باور است که پیشدستی مؤثر تسلیحات هسته‌ای استقرار وضع موجود را تضمین می‌کند -چه رسد به پیشدستی عاقلانه- با تأکید بر پیشدستی موفق نیروهای دشمن. بر این اساس و بر طبق دستورالعمل‌های MAD گریز از این مقوله اجتناب‌ناپذیر است (Kraig, 1999, 146). طبق این قانون می‌توان گفت دکترین بازدارندگی بر پایه MAD برنامه‌ریزی شده است. چنانچه ذکر شد براساس این قانون نابودی طرفین اجتناب‌ناپذیر است. این که تسلیحات هسته‌ای صرفاً مورد استفاده برای بازدارندگی و نه تهاجم هستند و حتی یک توان اندک می‌تواند ادله موفقیت‌آمیز بودن برنامه بازدارندگی را تصدیق کند (Kraig, 1999, 144). هم‌چنین این نکته را باید ذکر کرد که در بازدارندگی عمل تلافی‌جویانه است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است یعنی بالا بردن هزینه‌های طرف مقابل برای تحت‌تأثیر قرار دادن توان ارزیابی محاسبات استراتژیک وی. به عبارتی تهدید به این که اگر دولت A قصد انجام

1. Wagner

عملی علیه دولت B را داشت از طریق توان تهدید دولت A این امر برای دولت B ممکن نباشد. بنابراین حضور حداقل دو بازیگر برای بازدارندگی بدین لحاظ ضروری است که تهدید می‌بایست از یک طرف به طرف دیگر صورت گیرد (۱۳۷۵، ۲۶۰-۲۶۵).

به‌طور اجمالی می‌توان گفت که نظریه بازدارندگی اصالتاً بر این فرضیه استوار است که خردگرایی تصمیم‌گیرندگان و وجود بدیل‌های مختلف برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی موقعیت جدیدی را برای بازیگران اصلی نظام بین‌المللی پدید آورده است. در این موقعیت جدید، چنانچه تهدید ارزش‌های طرف مقابل به اندازه کافی بزرگ باشد بازیگری که قصد تهاجم و برهم زدن وضع موجود را دارد، برای حفظ بقای خود مجبور است از بدیل‌های دیگری به جای اقدام نظامی استفاده کند. نکته مهم اینکه بازدارندگی از نظر فیزیکی وضع دشمن را تغییر نمی‌دهد، بلکه از نظر روانی از تجاوز جلوگیری می‌کند. بوفر می‌گوید بازدارندگی فرآیندی روانی است که در آن، نمایش استفاده از زور نقش مهمی دارد ولی اهمیت انحصاری ندارد. هنری کیسینجر نیز در این‌باره می‌گوید: همان‌طور که قدرت به طرز وحشتناکی رشد کرده است، به صورت انتزاعی، نامحسوس و اغفال‌کننده نیز درآمده است. هر چند بازدارندگی سیاست مسلط نظامی است، اما بیشتر از هر چیز وابسته به ملاک‌های روانی است. در این سیاست، سعی می‌شود تا تصور خطرهای تحمل‌ناپذیر طرف مخالف را از ارتکاب به عمل باز دارد. پیروزی این سیاست بستگی دارد به آگاهی کامل از محاسبات طرف مخالف نسبت به حيله‌ای که جدی گرفته شود که به مراتب مؤثرتر از تهدیدی است که به‌عنوان یک بلوف تلقی شود برای مقاصد سیاسی، میزان قدرت مؤثر نظامی یک کشور، ارزیابی کشور دیگر از آن قدرت است. پس ملاک‌های روانی کم‌اهمیت‌تر از آموزش‌های نیروی رسمی نیستند (schelling, 1960, 15-17).

بنابراین بازدارندگی را از این لحاظ که طرفین نسبت به مفهوم و ترتیبات قدرت رضایت روانی دارند می‌توان شبیه به موازنه قدرت دانست. لذا در اینجا به نکته اساسی نظریه بازدارندگی برای پژوهش حاضر یعنی برقراری امنیت پی می‌بریم که بازدارندگی را نمی‌توان استراتژی‌ای برای از بین بردن نظم و وضع موجود و ایجاد جنگ دانست، بلکه آن استراتژی حفظ وضع موجود و به‌طور نامحسوس استقرار امنیت و حفظ صلح است.

ورود بازدارندگی به روابط بین‌الملل؛ ورود بازدارندگی به سیاست بین‌الملل با پایان جنگ دوم جهانی که تفاوت در نوع جنگ‌ها نیز بود همراه بوده است هم‌زمان با دستیابی آمریکا به سلاح‌های شیمیایی و اتمی به دلیل درگیری اروپاییان در ویرانی‌های به‌وجود آمده از جنگ، سیستم موازنه قوا نیز به هم خورد و به دلیل نگرانی از حمله اتحاد شوروی به آلمان غربی سیستم بازدارندگی به‌وجود آمد.

انواع بازدارندگی

۱. از طریق سلاح‌های متعارف (یا همان بازدارندگی متعارف) مثل هواپیما، تانک و موشک‌های فاقد کلاهک هسته‌ای که این نوع از بازدارندگی را تهدید به درد خفیف می‌گویند.

۲. بازدارندگی از طریق سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی (یعنی تهدید به درد شدید)

این نوع بازدارندگی خود به سه شکل اجرا می‌شود:

الف) بازدارندگی کلی (آنی): از طرف ابر قدرتها همچون آمریکا و شوروی سابق.
ب) بازدارندگی حداقل: از طرف قدرت‌های بزرگ یا متوسط همچون فرانسه، انگلستان، چین، هند و پاکستان. (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۱۰۵، ۱۰۶) نمونه‌های موفق بازدارندگی عبارتند از: جنگ سرد و تقابل دو ابر قدرت، جنگ خلیج فارس، عملیات سپر صحرا (استقرار سربازان آمریکایی در عربستان سعودی پس از تهاجم عراق به کویت) مانع از آن شد که عراق به تهاجمات گسترده‌تر دست زند، موقعیت هند و پاکستان و ...

د) کنترل تسلیحات

در نظریه واقع‌گرایی چون توازن قوا امری ثابت‌آفرین تلقی می‌شود بنابراین مشکلی در تحلیل واقع‌گرایی از قرن فناوری‌های تسلیحاتی پیش می‌آید؛ این که واقع‌گرایی چگونه می‌تواند امنیت را با این فرآیند در حال گسترش تسلیحاتی (متعارف و نامتعارف) تحلیل کرده و نوید دنیایی ایمن را دهد که در پرتو این تسلیحات در حال شکل‌گیری است موضوعی گریبان‌گیر واقع‌گرایی است.

این ذهنیت که تسلیحات، امنیت تعریف شده واقع‌گرا (که با اتحادها، موازنه

قدرت و بازدارندگی به وجود می‌آید) را مورد تهاجم قرار داده و واقع‌گرایی را با مفروضات خودش خلع سلاح کرده، به عبارتی این ذهنیت که تسلیحات این ثبات را از بین می‌برد، به وجود می‌آید. با این مفروض مسلماً منافع دولت‌ها و مردم مذاکرات برای توقف این فن‌آوری را عینیت بخشیده و واقع‌گرایی راهی جدید برای ادامه زیست خود پیدا می‌کند.

طرفداران کنترل تسلیحات بر خلاف طرفداران خلع سلاح معتقد بودند که هیچ ارتباط علی و معلولی روشنی بین داشتن سلاح و بروز جنگ وجود ندارد. آنان معتقد بودند که تسلیحات بخشی طبیعی از محیط زمان صلح است (Bull, 1965, 8).

کنترل تسلیحات برخلاف خلع سلاح است که در آن کشورها بدنال کاهش و گاهی اوقات از بین بردن تسلیحات هستند، چرا که در کنترل تسلیحات کشورها به‌دنبال کاهش نیستند بلکه مسیر توقف تسلیحات در همان سطح ماقبل توافق را دنبال کرده و حتی طبق شرایطی نیز آنرا افزایش خواهند داد. حتی تفکر غالب بین نظریه‌پردازان کنترل تسلیحات این است که وجود کاهش تسلیحات خود منجر به از بین رفتن ثبات سیستم شده و بیش از حد مشخصی کاهش دادن تسلیحات منجر به بروز خطر جنگ شده و ثبات نسبی به وجود آمده رابه خطر می‌اندازد پس رهیافت واقع‌گرایی امکان کنترل تسلیحات را مردود نمی‌شمرد بلکه آنرا منوط به حفظ ثبات بین‌المللی می‌کند و افزایش بیش از حد کاهش آنرا مردود می‌داند. کنترل تسلیحات از جهت دیگری نیز با خلع سلاح متفاوت است و آن تفاوت این است که کنترل تسلیحات به دنبال ایجاد یک توازن قدرت است. بنابراین تحکیم و تقویت این سیستم در نگرش واقع‌گرایی از این منظر مورد مذاقه قرار می‌گیرد که در واقع‌گرایی توازن قوا به عنوان محور حفظ امنیت قرار گرفته و سعی در متزلزل کردن قدرت نظامی دولت‌ها به عنوان محوری‌ترین وجه قدرت آن‌ها ندارد.

کنترل تسلیحات محور اصلی ارزیابی خود را این قرار نداد که تسلیحات حذف شود بلکه این مسأله که استفاده از آن تحت کنترل در آید مورد توجه قرار گرفت. البته از مخالفت‌های شلینگ با نظریه خلع سلاح که طی آن افزایش تسلیحات را ممدوح می‌شمرد نیز نمی‌توان برای بسط کنترل تسلیحات به عنوان نظریه چشم‌پوشی کرد (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ۱۳۰).

طرفداران کنترل به‌دنبال اثبات این فرضیه بوده‌اند که در کنترل تسلیحات به این دلیل که طرفین بدنبال توازن قدرت پایدار هستند هیچ‌یک از آن‌ها از ضعف طرف مقابل استفاده نکرده و در این فضا امنیت به‌طور نسبی برقرار می‌شود. البته باید گفت که چنین محیطی نیازمند درجه بالایی از «شفافیت و وضوح نظامی» است به‌گونه‌ای که در آن خصومت‌های بالقوه فعالیت‌های نظامی - دفاعی مشروع باعث بیم احتمال حمله نشود. شلینگ و هالپرن در اثر مشهور خود درباره این موضوع هدف کنترل تسلیحات را «کاهش احتمال جنگ و خشونت و دامنه آن در صورت وقوع و تقلیل هزینه‌های سیاسی و اقتصادی لازم برای آمادگی جنگ» اعلام کرده‌اند (شلینگ و هالپرن، ۱۹۶۱، ۲).

نظریه‌پردازان کنترل تسلیحات البته کنترل تسلیحات را فقط در قالب قراردادهای رسمی تعریف نمی‌کنند، بلکه از موافقت‌نامه‌های غیر رسمی نیز به عنوان قراردادهای کنترل تسلیحاتی یاد می‌کنند و افرادی مثل بال از موافقت‌نامه‌های خودمحدودسازی‌های احتمالی نیز به عنوان قراردادهای کنترل تسلیحات یاد می‌کنند (Bull, 1965).

دیگر از مباحثی که در کنترل تسلیحات نقش عمده‌ای دارد «مبادله اطلاعات» است؛ به عبارتی دیگر کنترل تسلیحات امکان کاهش خطر جنگ هسته‌ای را با ایجاد روند ارتباطات، مبادله اطلاعات و حتی بازدیدهای اعتمادبخش از امکانات تسلیحاتی یکدیگر، تقویت می‌کند. این تلاش‌ها با افزایش اعتماد، کاهش نیروی نظامی را منتفی می‌سازد (۱۳۷۵، ۲۶۸).

بنابراین چنانچه مشاهده می‌شود کنترل تسلیحات به عنوان یکی از رهیافت‌های واقع‌گرایانه رسیدن به امنیت از این حیث واجد اهمیت است که ضمن پذیرش گزاره‌های واقع‌گرایانه مثل آنارشیک دانستن محیط بین‌الملل، بازیگر غالب در این محیط را دولت دانسته، همچنین بر اولویت قدرت نظامی بر سایر وجوه قدرت تأکید کرده و در نهایت امنیت در این سرا را قابل دسترس و آن را از طریق کنترل نیروهای نظامی طرفین عملیاتی می‌داند.

توافقات سالت ۱ پیشرفت قابل توجهی در کنترل تسلیحات را نشان داده و از اهمیت عمده‌ای برخوردار است. این پیمان هیچ روشی را که دربردارنده بهبود کیفی تسلیحات هسته‌ای استراتژیک باشد، در بر نداشت. لذا در حالی که تعداد موشک‌اندازها محدود شده بود، تعداد کلاهک‌هایی که توسط موشک‌ها حمل می‌شد، در طی دهه

۱۹۷۰ به نحو چشم‌گیری افزایش یافت. از جانبی دیگر که سالت ۱ چارچوبی برای تمام مذاکرات هسته‌ای استراتژیک بود نیز این پیمان حائز اهمیت است (۱۳۷۵، ۲۷۶-۲۸۰). سالت دو که در ژوئن ۱۹۷۹ به امضاء رسید کوشید تا از محدودیت‌هایی که توافقی‌های گذشته ایجاد کرده بودند، فراتر رود. سالت ۱ توازن استراتژیک میان ابرقدرت‌ها با ارقامی نجومی مشروعیت بخشید. توقف تعداد موشک‌ها، رقابت را محدود ساخت، اما برنامه‌های مهم استراتژیک، هم‌چون موشک‌های قاره‌پیمای چندپیکانه را تحت تأثیر قرار نداده و دسته‌ای از سلاح‌ها و پرتاب‌کننده‌های جدید توسط هر دو طرف در حال توسعه و پیشرفت بود. سالت ۲ تعداد موشک‌ها و بمب‌افکن‌های استراتژیک دو طرف را به ۲۴۰۰ عدد محدود ساخت. محدودیت‌های جزئی و جدیدی نیز بر تعداد کلاهک‌ها اعمال شد و هر طرف تنها به داشتن ۱۳۲۰ سلاح مجهز به کلاهک موشک‌های قاره‌پیمای چندپیکانه و یا موشک‌های کروز پرتاب شونده از هوا مقید گردید. موشک‌های قاره‌پیمای چندپیکانه تنها می‌توانستند ۱۲۰۰ موشک بالستیکی را حمل کنند و موشک‌های بالستیک بین‌قاره‌ای حداکثر تا ۱۰ کلاهک در هر موشک داشته باشند. موشک‌های بالستیک پرتاب‌شونده از زیر دریایی‌ها به داشتن ۱۴ کلاهک محدود شدند. به منظور کندکردن آهنگ توسعه تکنولوژیک، هر طرف در دوران حیات این پیمان، تنها مجاز به استقرار یک نوع جدید از موشک‌های هسته‌ای استراتژیک بالستیک (مستقر در کشتی ولی هنوز استعمال نشده‌اند) می‌باشد. موشک‌های بین‌قاره‌ای بالستیکی اس اس ۱۶ روسی نیز به‌طور اخص ممنوع شد. این توافق هم‌چنین ابرقدرت‌ها را نسبت به مذاکره درباره پیمان سالت سه که قرار بود تعداد تسلیحات تهاجمی استراتژیک را کاهش داده و محدودیت‌های کیفی بیشتری را مطرح نماید متعهد ساخت (۱۳۷۵، ۲۸۵-۲۹۵).

نتیجه‌گیری

گریز نظریه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل از مفاهیم آرمان‌گرایانه در حوزه نظریه‌های لیبرالیستی و سازهانگاران در زمینه امنیت یعنی اساسی‌ترین مقوله در نظریه واقع‌گرایی به‌گونه‌ای رسوخ کرده که هیچ‌یک از مفاهیم انتزاعی حاکم بر ذهن آرمان‌گرایان از جمله همکاری‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، نزدیکی برداشت‌ها و انگاره‌ها

مقولات روشنی در تفسیر امنیت و پوشش دادن به آن به شمار نمی‌روند. بلکه نظریه واقع‌گرایی مسیرهای مجزایی از دیگر نظریات برای رسیدن به امنیت تعریف می‌کند که همان‌طور که ذکر شد عبارتند از: اتحادها، موازنه قدرت، بازدارندگی و کنترل تسلیحات.

یادداشت‌ها

۱. بوزان، باری و ال ویور (۱۳۸۵)، «مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل»، رحمان قهرمان‌پور، فصلنامه امنیت، سال پنجم، شماره ۱ و ۲ پاییز و زمستان.
۲. جان بیلینس (۱۳۷۸)، *امنیت بین‌الملل در عصر پس از جنگ سرد*، ترجمه: سیدحسین محمدی نجم، تهران: خدمات نشر،
۳. شیپان، مایکل (۱۳۸۸)، *امنیت بین‌الملل*، ترجمه: سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. عسگرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳)، *رژیم‌های بین‌المللی*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۵. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳)، *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل*، تهران: قومس.
۶. هابدن، استفن (۱۳۷۹)، *روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی: فروریزی مرزها*، ترجمه: جمشید زنگنه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۷. (۱۳۷۵) از گزیده مقالات سیاسی - امنیتی جلد اول، تهران: انتشارات مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی (شلینگ و هالپرن، ۱۹۶۱).

8. Bull, Hedley (1965) *The Control of The Arms Race*. New York: Prager.
9. Collins, Alan (2010) *Contemporary Security Studies*, New York: Oxford University.
10. Michael R Kraig (1999), "Nuclear Deterrence in the Developing World: A Game-theoretic Treatment", *Journal of Peace Research*, 36.
11. Rosl (1973), *American Defence Reading. In National Security Polling* (New York Domed and Company).
12. Thomas Schelling (1960), *The Strategy of Conflict*, Cambridge, Muss: Harvard University Press
13. W. Kegley, Chales. R Wittkope, Eugene (2004) *World Politics*, Thomson Wadsworth.
14. (1973) *L, Europe do marie- theres, du baroque aux Lumieres*, paris, Coll. Histoire Sans Frontieres.